



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیخ اعظم انصاری بحث ولایت فقیه را اینطور مطرح کردند که اصل اولی بر این است که هیچکس بر دیگری ولایت ندارد و سپس آیاتی از قرآن کریم را ذکر کردند و از آنها استفاده کردند که ولایت برای پیغمبر و ائمه علیهم السلام ثابت است، ایشان در ادامه به سراغ روایات می روند تا ببینند آیا پیامبر و ائمه علیهم السلام ولایتشان را برای فقیه نیز جعل کرده اند یا نه .

همان طور که عرض شد شیخ اعظم ابتدا تأسیس اصل کردند و فرمودند: **الأصل عدم ولاية أحد على أحد**، منتهی به نظر بنده این اصل با کلیتی که شیخ می فرماید مورد اشکال است و نوعی مناقشه است و صحیح نیست زیرا ولایت خداوند نیز تحت این اصل قرار می گیرد و بعد تخصیصاً خارج می شود که این درست نیست زیرا خداوند مسلماً ما را آفریده: **﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾** فلذا این اصل چه استصحاب باشد و چه اصل دیگری کلیت ندارد زیرا شکی نداریم که خداوند متعال خالق ما بوده و بر ما ولایت دارد، بلکه می توانیم اینطور بگوئیم شکی نداریم که خداوند متعال ولایت دارد و ما می خواهیم بدانیم ولایتش را برای چه کسانی جعل کرده که در این صورت نیز باز شکی نداریم خداوند متعال ولایتش را برای پیامبر و ائمه علیهم السلام جعل کرده است.

نکته: پیغمبر ما هم نبی بوده و هم امام، نسبت بین نبوت و امامت عام و خاص من وجه است چراکه بعضی ها فقط نبی بودند ولی امام نبودند مانند پیغمبران غیر اولوالعزم (مثل شعیب و لوط) که فقط اخبار از آنچه که خداوند فرموده می دادند منتهی امامت یک منصب دیگری است که به مدیریت جامعه برمی گردد، بعضی ها

فقط امام بودند ولی نبی نبودند مثل ائمه علیهم السلام و اما بعضی ها هم نبی بودند و هم امام مانند پیامبران اولوالعزم مثل حضرت ابراهیم علیه السلام که ابتداء خداوند اورا به عنوان عبدش اتخاذ کرد ثمّ اتخذہ نبیاً ثمّ اتخذہ رسولاً ثمّ اتخذہ خلیلاً ثمّ قال إني جاعلك للناس إماماً: **﴿وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾**^۱، بنابراین نسبت بین نبوت و امامت عام و خاص من وجه می باشد علی آئی حال اگر ما بحث را همین طور که عرض شد شروع کنیم خیلی بهتر است تا اینکه مانند شیخ انصاری بگوئیم **الأصل عدم ولاية أحد على أحد** .

حضرت امام رضوان الله علیه در کتاب البیع در همین بحث اصلاً متعرض آیات نشده اند بلکه سراغ روایاتی که شیخ ذکر کرده رفته اند، شیخ اعظم پنج آیه در این رابطه ذکر کرده که آیه اول این است: **﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾**^۲

این آیه در مقام بیان این مطلب است که اگر شما یک خواسته ای داشته باشید و پیغمبر خواسته ی دیگری داشته باشد نظر و اختیار و خواسته او مقدم بر شماست منتهی نه بی جهت و خلاف قوانین زیرا این در مقام اجرا است و قوانین در هر مقامی ثابت و مشخص هستند یعنی اینطور نیست که پیغمبر مال و زن کسی را بی جهت و بی دلیل برای خود بردارد، مثلاً در فقه ما ذکر شده اگر شخصی رفته و چهار سال هیچ خبری از او نیست: **يَطْلُقُ السَّلْطَانُ زَوْجَتَهُ**، و امثال ذلك البته این مطلب را پیغمبر صلی الله علیه و آله در غدیر خم نیز فرمودند: **﴿أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ قَالُوا بَلَىٰ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَىٰ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ﴾**، یعنی برای مردم محرز شده بود که پیامبر بر جان و مال مردم ولایت دارد، و علامه

^۱ سوره بقره، آیه ۱۲۴.

^۲ سوره احزاب، آیه ۶.

امینی نیز در الغدیر ده ها صفحه در مورد این گفتار پیغمبر بحث کرده است .

مطلب تمام است منتهی آیت الله خوئی در مصباح الفقاهه جلد ۳ صفحه ۲۸۴ در ذیل این آیه مطلبی را بیان کرده که خالی از اشکال نیست، ایشان می فرمایند در صحیح ترمذی نقل شده که در بعضی از جنگها اسیرانی را گرفتند که در بین آنها جاریه ای زیبا وجود داشت و علی علیه السلام آن را برای خودش برداشت، جماعتی با خود گفتند چرا علی باید آن جاریه زیبا را بردارد خلاصه در دلشان شک و تردید بوجود آمد فلذا برگشتند و خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند، اولین از آنها قبل از اینکه زره جنگی را از تنش بیرون کند به پیغمبر گفت علی جاریه ای زیبا را برای خودش برداشته اما حضرت چیزی نفرمودند، ثم جاء الثانی کالأول فسکت النبی صلی الله علیه و آله ثم جاء الثالث و همان حرف را تکرار کرد فغضب النبی صلی الله علیه و آله قال ماذا تريدون من علي فإنه وليّ بعدی فإنه أولى الناس من أنفسهم، آیت الله خوئی می فرماید این روایت را ترمذی نقل کرده و گفته بر ولایت علی علیه السلام دلالت دارد و در کتب مختلف نیز با همین مضمون نقل شده، اما بنده عرض می کنم اینکه در روایت گفته شده امیرالمؤمنین علیه السلام جاریه زیبایی را از بین اُسرَاء برای خودش انتخاب کرد مقام حضرت را خیلی پائین می آورد، در کتب عامه مطالب زیادی علیه اهل بیت علیهم السلام وجود دارد مثلاً این کلام: ﴿فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن أغضبها فقد أغضبني﴾ در کتب عامه ذکر شده منتهی به این صورت که روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله به منبر رفتند و فرمودند من شنیده ام که علی می خواهد دختر ابوجهل را بگیرد درحالی که دخترم فاطمه نیز همسر اوست، بدانید که: ﴿فاطمة بضعة منی من آذاها فقد آذانی ومن أغضبها فقد أغضبني﴾ و نمی شود کسی دختر عدو الله و دختر نبی الله را با هم داشته باشد، خب قطعاً ما نمی توانیم چنین مطالبی را قبول کنیم و آن روایت ترمذی نیز همین طور است بنابراین

به نظر بنده استدلال آیت الله خوئی به روایت منقول در صحیح ترمذی برای اثبات ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام به بیانی که عرض شد اشکال دارد و درست نیست .

آیه دومی که شیخ اعظم نقل کرده این است: ﴿لَهُمُ الْيَوْمَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَكُمْ يَوْمَئِذٍ﴾، استاد بزرگوار ما آیت الله طباطبائی رحمه الله علیه در تفسیر المیزان در ذیل این آیه می فرمایند اگر تنها قضی الله گفته شود این در احکام نیز وجود دارد اما گفته شده قضی الله و رسوله أمراً که این یک امر و یک کاری را دارد بیان می کند نه حکم خدا، یعنی وقتی که خدا و پیغمبر یک کاری (ولایت) را به انجام می رسانند مردم اختیار ندارند که در برابر آنها قیام و مخالفت کنند و حرفی بزنند چرا که: ﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا﴾، ایشان در ادامه می فرمایند پشت سر این آیه یک مطلبی وجود دارد و آن قضیه ی زید و زینب است که بین ما و اهل تسنن حرفهای زیادی درباره اش بیان شده است .

(سید جعفر مرتضی عاملی که هنوز حیات دارد زحمت بسیاری کشیده و کتاب الصحیحة من سيرة النبی الأعظم را در ۳۵ جلد تألیف کرده که در آن نظر ما و عامه درباره ی سیره پیغمبر صلی الله علیه و آله در موارد مختلف ذکر شده است که بحث ما در جلد ۱۴ از این مجموعه ذکر شده است، همچنین ایشان یک کتابی دارند به نام الصحیحة من سيرة علی بن أبی طالب علیه السلام که در ۲۰ جلد تألیف شده است و موارد اختلافی ما بین ما و عامه در مورد سیره امیرالمؤمنین علیه السلام را جمع آوری کرده و مانند کتاب قبلی که ذکر شد با استدلال بسیار قوی مطالب عامه را رد کرده) .

خوب و اما قضیه زید و زینب به این صورت است که زید در جنگی اسیر شده بود و در اعراب جاهلی رسم بود که

۳ سوره احزاب، آیه ۳۶.

زید بالاخره زینب را طلاق داد و در ادامه آیه ی شریفه ذکر شده: ﴿فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا﴾.

تا این مقدار در نظرتان باشد تا بقیه بحث را فردا ادامه بدهیم إن شاء الله تعالی

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على
محمد و آله الطاهرين

هرکس غالب میشد افرادی از طرف مقابل را به عنوان اسیر می گرفتند و بعد آنها را می فروختند، حضرت خدیجه سلام الله علیها زید را خرید و بعد آن را به پیغمبر داد و حضرت نیز دید زید جوان بسیار لایقی است لذا خیلی به او محبت کرد، از طرفی پدر و مادر زید مطلع شدند که زید اسیر شده لذا به مکه آمدند و به پیغمبر گفتند ما شنیده ایم که پسر ما پیش شماست، حضرت فرمودند بله و سپس دستور دادند زید را بیاورید اگر خواست پیش من بماند و اگر شما خواستید می توانید او را ببرید، زید را آوردند اما گفت چونکه پیغمبر خیلی به من احسان کرده من می خواهم همین جا بمانم لذا پدر و مادرش وقتی دیدند زید پیش پیامبر راحت تر است رفتند، پیغمبر زید را به عنوان پسر خوانده ی خودش قرار داد و در خدمت پیغمبر بود و سپس زینب دختر عمه ی پیغمبر با امر حضرت با زید ازدواج کرد، از طرفی پیغمبر مأمور شد که اگر زید زینب را طلاق داد خودش با زینب ازدواج کند، کم کم بین زید و زینب اختلافاتی پیش آمد و زید نزد پیامبر آمد و گفت می خواهم زینب را طلاق بدهم اما حضرت او را نصیحت کرد که او را طلاق ندهد، علی ای حال بعد از آیه ای که خواندیم در آیه ی بعد گفته شده: ﴿وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ (که زید مسلمان شد) وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ (پیغمبر به زید خدمات زیادی کرد) أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ (ای زید همسرت را طلاق نده) وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ (همان که مقدر شده که اگر زید زینب را طلاق دهد همسر پیغمبر خواهد شد) وَتُخْشَى النَّاسَ (پیغمبر از حرفهای مردم میترسید) وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ﴾، آیت الله طباطبائی می فرمایند در مورد اینکه خداوند گفته پیغمبر از مردم می ترسید باید عرض کنیم که بعضی جاها ترس بجاست مثل جریان غدیر خم که قطعا بعد از نصب حضرت امیر علیه السلام مردم حرف هایی می زدند فلذا خداوند فرمود: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾، پس این ترسی که در آیه ذکر شده مثل همان ترسی است که در غدیر خم ذکر شده، خلاصه اینکه